چرا به برنامه‌ريزي نياز «نداريم»؟[1]

رضا كرمي
karami@golsoft.com
عضو كميسيون استاندارد و تدوين مقررات
سازمان نظام صنفي رايانه‌اي استان تهران

۱. بيان مسأله

علي‌رغم پيشينه نسبتاً طولاني برنامه‌ريزي توسعه در ايران (۵ برنامه عمراني پيش از انقلاب و ۴ برنامه توسعه پس از انقلاب)، موضوع «فناوري اطلاعات» در متن برنامه‌هاي توسعه ملي موضوع نسبتاً جديدي است. از برنامه‌هاي پنجساله دوم و سوم توسعه كه فناوري اطلاعات در آن‌ها حضوري نيمه‌پنهان داشته است بگذريم، در برنامه چهارم توسعه بود كه اين موضوع به‌صراحت و به‌نحو آشكار در متن نهايي برنامه و اسناد پيوست آن مورد توجه قرار گرفت. اما برنامه‌ريزي توسعه فناوري اطلاعات در سال‌هاي اخير منحصر به برنامه چهارم نبوده است، چنانكه در يك دهه گذشته شاهد انواع و اقسام برنامه‌ها و اسناد راهبردي بوده‌ايم كه هريك به‌صورت فراگير يا موضوعي، توسعه فناوري اطلاعات را در مقياس ملي هدف گرفته بوده‌اند. اما با وجود تعدد و تنوع اين اسناد راهبردي، عموم صاحب‌نظران فناوري اطلاعات در كشور بر دو نكته زير اتفاق‌نظر دارند:

اول؛ اهدافي كه در برنامه‌هاي توسعه فناوري اطلاعات كشور پيش‌بيني شده، تقريباً هيچ‌كدام محقق نشده است.

دوم؛ توفيقاتي كه در سال‌هاي اخير در حوزه فناوري اطلاعات در عرصه ملي حاصل شده (مانند توسعه بانكداري الكترونيكي يا پروژه كارت سوخت و ...) هيچكدام (حداقل به‌صورت مستقيم،) نتيجه اجراي برنامه‌هاي توسعه نبوده است.

[1] اين مقاله در شماره سوم و چهارم ماهنامه «تكفا» - آبان و آذر ۸۸ چاپ شده است.

عدم كاميابي همه اين برنامه‌هاي توسعه در دستيابي به اهدافشان، پديده‌اي است كه لاجرم ريشه‌يابي اين مشكلات و آسيب‌شناسي فرآيند و نظام برنامه‌ريزي توسعه فناوري اطلاعات را در سطح ملي، به يك موضوع ضروري و مهم بدل كرده است.

۲. علت چيست؟

چرا فرآيند برنامه‌ريزي توسعه ملي فناوري اطلاعات در كشور ما، فرآيندي اثربخش و ارزش‌افزا نيست؟ چرا برخلاف تجربه اثبات‌شده ساير كشورهاي درحال توسعه و توسعه‌يافته در اين زمينه، برنامه‌ريزي توسعه مقدمه‌اي بر دستيابي به نتايج ملموس نشده و نمي‌شود؟

در پاسخ به اين پرسش بنيادي، پاسخ‌هاي متنوعي مي‌شود داد:

برنامه‌ها خوب تدوين نشده است. اين پاسخ، قول شايعي است كه معمولاً در ابتداي هر تلاش جديد براي تدوين برنامه‌هاي توسعه فناوري اطلاعات، از سوي برنامه‌ريزان جديد مطرح مي‌شود. به‌طور طبيعي تدوين هر برنامه جديد بدون حداقلي از نقد نسبت به برنامه‌هاي قبلي توجيه‌پذير نيست، و در همه مواردي كه در سال‌هاي اخير برنامه‌هاي توسعه فناوري اطلاعات (اغلب توسط تيم‌هاي كاملاً جديد و بدون بهره‌گيري از تجارب پيشينيان) تدوين شده، تيم‌هاي مجري برنامه‌ريزي اين نقدها را (هرچند در اغلب موارد نه به‌صورت علمي و نظام‌مند، بلكه به‌صورت كلي) نسبت به تلاش‌هاي قبلي ابراز كرده‌اند. هر گروه جديد، برنامه‌هاي تدوين‌شده قبلي را با طرح مسائلي مانند اينكه در تدوين اين برنامه‌ها «بلندپروازي شده»، «به مقتضيات كشور توجه نشده»، «از تجارب ساير كشورها استفاده نشده»، «به الگوي بومي توسعه توجه نشده» و مانند اين اشكالات كلي، زير سئوال مي‌برد. اما با گذشت بيش از يك‌دهه از تلاش‌هاي برنامه‌ريزي توسعه فناوري اطلاعات و تنوع و تعدد برنامه‌هاي تدوين‌شده، كه تقريباً همه ديدگاههاي موجود در كشور در تدوين يك يا چندتاي آنها نقش داشته‌اند و مي‌توان گفت كه نسبتاً از همه ظرفيت فكري موجود جامعه در آنها استفاده شده است، به‌تدريج تكرار اين ادعا كه همه برنامه‌هاي قبلي ناقص يا غلط بوده‌اند و علت ناكامي برنامه‌هاي توسعه فناوري اطلاعات در كشور اين است، دشوار و دشوارتر مي‌شود.

شرايط محيطي براي تحقق برنامه‌ها فراهم نبوده است. بر خلاف پاسخ نخست كه عمدتاً از جانب نوآمدگان منتقد مطرح مي‌شود، اين پاسخ را برنامه‌ريزان قبلي و مجريان مفروض برنامه‌هاي پيشين تكرار مي‌كنند. در سال‌هاي پس از انقلاب به‌دليل مشكلات ناشي از عدم‌ثبات در روابط بين‌المللي و تهديدات و تنش‌هاي بين‌المللي و همچنين ناپايداري‌ها و نوسانات سياسي در سياست داخلي، محيط سياسي، اجتماعي و اقتصادي كشور براي پيگيري يك فرآيند مستمر برنامه‌ريزي كه دستيابي به نتايج تعيين‌شده را امكان‌پذير كند، فراهم نبوده است. برخي از مديران و صاحب‌نظران عرصه برنامه‌ريزي معتقدند شرايط محيطي كشور (اعم از روابط بين‌المللي و محيط داخلي) چنان متغير و غيرقابل‌پيش‌بيني است كه عملاً هرگونه تلاش براي توسعه برنامه‌اي را از پيش محكوم به شكست مي‌كند. متغيرهاي كلان برنامه‌ريزي مانند اهداف و

جهت‌گيري‌هاي بالادستي، ترتيبات نهادي و اجرايي و اولويت‌هاي توسعه‌اي كشور مداوماً در حال تغيير است و برنامه‌هايي كه تدوين مي‌شود، معمولاً در مرحله اجرا به دست مجرياني مي‌افتد كه به دليل تداول مسئوليت و گردش كادر سياسي كشور، نه‌تنها تغيير كرده‌اند بلكه از بيخ‌وبن به مباني و محتواي برنامه‌هاي قبلي اعتقادي ندارند. همچنين تغييرات سريع محيطي اولويت‌هاي كشور را پيش از اجرايي‌شدن برنامه‌ها تغيير مي‌دهد. در اين شرايط چگونه مي‌توان انتظار داشت برنامه‌هاي تدوين شده اجرا شود.

هر چند استدلال نهفته در اين پاسخ به وجوهي از واقعيت موجود در كشور اشاره مي‌كند كه نمي‌توان بسادگي از آن گذشت، اما نكته در اينجاست كه تلاطم و ناپايداري محيطي خود يكي از داده‌هاي اساسي ورودي در فرآيندهاي برنامه‌ريزي است كه در صورت اتخاذ يك رويكرد مناسب، منجر به تدوين برنامه‌هايي خواهد شد كه با درجه بالايي از ناپايداري‌هاي محيطي نيز همچنان راهگشا و اثربخش باشند. به‌عنوان نمونه در چنددهه گذشته رويكرد برنامه‌ريزي سناريويي[1] و فنون آينده‌پژوهي در كنار ساير رويكردهاي برنامه‌ريزي راهبردي، اساساً براي مديريت پيچيدگي و عدم‌قطعيت ناشي از ناپايداري‌هاي محيطي و به‌ويژه روندهاي غيرقابل‌پيش‌بيني در آينده طراحي شده‌اند. بنابراين تمسك به ناپايداري سياست‌ها و محيط پيراموني براي توجيه اثربخش نبودن برنامه‌هاي توسعه فناوري اطلاعات در ايران، چندان موجه نيست.

اراده جمعي براي تحقق برنامه‌ها وجود ندارد. اين نيز پاسخ شايعي است كه به دليل ذهنيت عمدتاً اراده‌گرايانه ما، مقبوليت زيادي در جامعه ما دارد، غافل از اينكه عدم وجود اراده جمعي در كشور (يا ساير عناوين مترادف براي اين مفهوم چون «عزم ملي»، «اجماع ملي»، «اراده واحد» و مانند آن،) حتي اگر هم به‌صورت عيني اثبات‌پذير باشد، براي توضيح دلايل عدم كاميابي برنامه‌هاي توسعه فناوري اطلاعات كافي نيست، زيرا از سويي اين فقدان اراده جمعي بيش از آنكه «علت» توسعه‌نيافتگي باشد، «معلول» توسعه‌نيافتگي مي‌تواند محسوب شود، و از سوي ديگر، صرف اقدام براي برنامه‌ريزي توسعه فناوري اطلاعات (آن‌هم به‌صورت مكرر و با وجود شكست‌هاي متوالي در اجراي برنامه‌هاي قبلي)، خود نشان از اراده و خواستي دارد كه به‌دليل ذاتي بودن آن، به‌سرعت زايل نمي‌شود (يا حداقل تا كنون زايل نشده است!). اما اينكه چرا اين «اراده به برنامه» به «اراده به عمل» ختم نمي‌شود، خود محتاج ريشه‌يابي است كه با اينگونه تحليل‌هاي اراده‌گرايانه نمي‌توان آن را انجام داد.

بلوغ لازم براي برنامه‌پذيري نداريم. اذعان به برنامه‌ناپذيري در جامعه ما از جانب دو گروه و با دو انگيزه كاملاً متضاد مطرح مي‌شود. گروهي از مدافعان اين برنهاد، مديران و مسئولاني هستند كه براي گريز از برنامه‌ريزي و تن دردادن به الزامات توسعه برنامه‌اي، اساساً ضرورت و امكان برنامه‌ريزي موثر را در كشور نفي مي‌كنند. دلايل اينان براي اثبات بيهوده بودن برنامه‌ريزي، از جنس استدلال‌هايي است كه در مورد عدم‌پايداري شرايط محيطي كشور به آن اشاره كرديم. همچنين نوع ساختار سياسي و اجرايي كشور را كه نوعاً تناسبي با تداوم و استمرار فرآيند برنامه‌ريزي ندارد و به‌ويژه تعدد نهادها و كانون‌هاي تاثيرگذار در تخصيص منابع نيز به‌عنوان دلايل اين مدعا ذكر مي‌شود.

اما برنهاد «برنامه‌ناپذيري» در جامعه ما، مدافعان ديگري هم دارد كه از منظر تحليل علمي و اغلب از سر دلسوزي و دغدغه همدلانه به مقولات توسعه كشور به موضوع مي‌پردازند. نكته اصلي در تحليل اين گروه اخير اين است كه «برنامه‌پذيري» (هم به‌عنوان علت و هم به‌عنوان معلول توسعه‌يافتگي) مشروط به پيش‌شرط‌هايي است كه هيچ‌يك از اين پيش‌شرط‌ها در كشور ما محقق نيست[٢]. هر چند عمده اين ديدگاه‌ها در حوزه توسعه عمومي كشور عنوان شده‌اند و قضاوت‌هاي نظري و تجربي كه پشتوانه آن‌ها قرار گرفته است، شايد در نظر اول افراطي به‌نظر برسد، ولي تحليل و بازشكافي اين مفهوم در حوزه برنامه‌ريزي فناوري اطلاعات ممكن است در آسيب‌شناسي برنامه‌هاي توسعه پيشين در اين حوزه مفيد باشد و براي اثربخشي تلاش‌هاي آينده در اين زمينه نيز نكاتي بتوان از آن استخراج كرد.

٣. پيش‌شرط‌هاي يك فرآيند اثربخش برنامه‌ريزي

برنامه‌ريزي توسعه يك فرآيند سيستمي با ابعاد اجتماعي، سياسي، اقتصادي و فرهنگي به‌شمار مي‌رود كه استقرار، استمرار و اثربخشي آن موقوف به تحقق پيش‌نيازها و الزامات مادي مشخصي است. هر چند سياهه‌اي طولاني از پيش‌شرط‌هاي متعدد براي اثربخشي فرآيند برنامه‌ريزي مي‌توان ذكر كرد، اما به‌نظر مي‌رسد با درنظر گرفتن تجارب عملي اين فرآيند در كشور ما و تحليل نظري دلايل عدم‌موفقيت تلاش‌هايي كه در خلال اين تجارب صورت گرفته است، ٣ پيش‌شرط اصلي را از اين ميان مي‌توان به‌عنوان پيش‌شرط‌هاي ضروري فرآيند برنامه‌ريزي توسعه (به‌ويژه در حوزه فناوري اطلاعات) تشخيص داد:

- **رقابت‌پذيري در مديريت**: برخلاف نظر مشهور كه رقابت‌پذيري را صرفاً در حوزه بنگاه‌هاي اقتصادي و رقابت را منحصراً بين اين بنگاه‌ها داراي مصداق مي‌داند، اين مفهوم در حوزه حاكميت (حكمراني) نيز مصداق دارد. كاركردهاي حاكميت (برقراري امنيت و تماميت ملي، توسعه زيرساخت‌ها، تسهيل خدمات به شهروندان و ...) مستلزم ارزش‌آفريني سازمان‌هاي دولتي و ساير نهادهاي حاكميتي جامعه است. اين ارزش‌آفريني از طريق دو سازوكار مكمل و موازي ممكن است (و بايد) پذيراي رقابت باشد: نخست رقابت بين سازمان‌هايي كه حوزه مأموريتي‌شان به‌همديگر مرتبط يا نزديك است و يا همپوشاني دارد (الگويي كه از قضا در كشور ما پديده غالب و تكرارشونده‌اي در مورد بسياري از سازمان‌هاي حاكميتي است)، و دوم رقابت بين مديران يك سازمان حاكميتي واحد براي مديريت بهتر وظايف حوزه مأموريتي آن سازمان. مي‌توان رقابت از نوع اول را رقابت در خدمت و رقابت نوع دوم را رقابت در مديريت ناميد. هر دو نوع رقابت، فارغ از انگيزه اخلاقي يا سياسي مقوم آن (كه در اينجا مورد بحث ما نيست،) براي تنظيم كاركردهاي مديريت در حاكميت و بهبود كارايي و اثربخشي آن ضروري است. تا جايي كه به بحث برنامه‌ريزي مربوط مي‌شود، رقابت در مديريت اهميت بيشتري مي‌يابد. برنامه‌ريزي يكي از مهم‌ترين كاركردهاي مديريت و به‌لحاظ اصولي، مهم‌ترين وسيله ارزش‌آفريني مديران براي سازمان‌ها و به‌صورت غيرمستقيم براي جامعه است. در صورتي كه سطح رقابت‌پذيري مديران در جامعه، به‌دليل تثبيت بيش از حد كادر مديريتي حاكميت سياسي كشور، پائين باشد، و يا اينكه عامل تعيين‌كننده

نتيجه اين رقابت در حوزه ديگري غير از عملكرد نهايي مديران تعريف شود (براي مثال تعلق مديران به اين يا آن جناح سياسي،) نمي‌توان انتظار داشت كارايي و اثربخشي فرآيند برنامه‌ريزي به‌عنوان يك عامل تعيين‌كننده موفقيت[۳] مديران درآمده و در نتيجه مديران فعلي يا آينده سازمان‌هاي حاكميتي (كه برنامه‌ريزي توسعه و پيگيري اين برنامه‌ها در دايره وظايف حاكميتي آنهاست،) وقت و انرژي لازم را براي تدوين و تعقيب برنامه‌ها صرف كنند و يا حتي نتيجه اين برنامه‌ريزي‌ها براي آنها اهميت و ارزش خاصي داشته باشد. به‌زبان ساده‌تر، زماني مي‌توان انتظار داشت كه فرآيند برنامه‌ريزي توسعه در كشور ارزش و اعتباري را كه به‌لحاظ نظري براي آن قائل هستيم، در عمل هم پيدا كند، كه موفقيت يا شكست برنامه‌هاي تدوين‌شده در سرنوشت كاري مديران سازمان‌هاي حاكميتي تاثير قاطع داشته باشد. اگر در تجربه گذشته و حال خود در حوزه فناوري اطلاعات شاهد شكست‌هاي پي‌درپي برنامه‌هاي تدوين‌شده (يا عنوان‌شده) در حيطه سازمان‌هاي حاكميتي بوده‌ايم، بدون آنكه اين شكست‌ها منجر به تغيير (يا حداقل بازخواست جدي) مديران مسئول اين برنامه‌ها شده باشد، چگونه مي‌توان انتظار داشت كه مديران بالفعل يا بالقوه دولتي، به‌جاي تحكيم و تثبيت مناسبات سياسي و جناحي يا توسعه روابط پيدا و پنهان خود با كانون‌هاي قدرت، وقت و انرژي خود را صرف كار پرزحمت، ديربازده و مخاطره‌آميزي چون برنامه‌ريزي توسعه و پيگيري نظام‌مند اجراي برنامه‌ها كنند؟
كوتاه سخن آنكه تا سازوكار رقابت مديريت دستكم در حوزه‌هاي فني حاكميت تثبيت نشود (امري كه شايد مستلزم تفكيك يا حداقل كاهش پيوستگي مديريت سياسي و مديريت تخصصي در دولت باشد،) نمي‌توان به اثربخشي برنامه‌هاي توسعه‌اي كه در حوزه فناوري اطلاعات تدوين مي‌شود، اميد بست.

- **نظام آماري تثبيت‌شده و مستقل**: هر كه الفباي برنامه‌ريزي را بداند، اذعان خواهد كرد كه دستيابي به حداقلي از اطلاعات آماري، پيش‌شرط ضروري هرگونه تلاش معطوف به برنامه‌ريزي است. الگوي ذاتي برنامه‌ريزي (فارغ از هر رويكردي كه براي آن انتخاب شود،) از سه گام «شناخت و ارزيابي وضع موجود»، «ترسيم و طراحي وضع مطلوب» و «تعيين اقدامات لازم براي گذر از وضع موجود به وضع مطلوب» تشكيل مي‌شود. بدون داشتن اطلاعات آماري از وضعيت موجود، به‌گونه‌اي كه ترسيم رخنموني از آن به‌دقت و شفافيت به‌اتكاي اين اطلاعات امكان‌پذير باشد، نمي‌توان نخستين گام اين فرآيند را به‌درستي برداشت. علاوه بر اين، بدون داشتن نظام تثبيت‌شده‌اي براي توليد آمار، نمي‌توان با ارزيابي ميزان دستيابي به اهداف تعيين‌شده در برنامه‌ها، چرخه برنامه‌ريزي را كامل كرد.
همه كساني كه با حوزه برنامه‌ريزي توسعه فناوري اطلاعات كشور، آشنايي اندكي هم داشته باشند، آگاهند كه يكي از عمده‌ترين معضلات برنامه‌ريزي در اين حوزه، در دسترس نبودن آمارهاي پايه و اساسي در آن است. هرچند نظام آماري كشور در همه حوزه‌ها از نظر توليد و انتشار آمارهاي صحيح، دقيق و بهنگام مشكلات و نواقص جدي دارد، اما در حوزه فناوري اطلاعات (شايد به‌دليل جوان‌تر بودن اين حوزه و عدم آشنايي كافي مسئولان نظام آماري كشور به اين حوزه،) اين مشكلات بسيار عميق‌تر و

پردامنه‌تر از ساير حوزه‌هاست. همه گروه‌هايي كه در چند سال گذشته به تلاش‌هايي براي برنامه‌ريزي توسعه فناوري اطلاعات دست زده‌اند، در ابتداي كار با معضل نبود آمار در اين حوزه برخورد كرده و احتمالاً هر يك از اين گروه‌ها هم مقدماتي براي رفع مشكل تمهيد كرده‌اند. اما از آنجا كه ايجاد و تثبيت يك نظام آماري در سطح ملي، كار درازمدتي است كه به انضباط و پيگيري مستمر نياز دارد، عملاً هيچ‌يك از اين تلاش‌ها به نتيجه ملموسي منجر نشده و ما هنوز از دسترسي به آمارهاي پايه‌اي حوزه فناوري اطلاعات كشور محروميم، در حدي كه حتي ارزيابي صحت و سقم ارزيابي‌ها و رتبه‌بندي‌هاي مقايسه‌اي كه هرازگاهي در مورد جايگاه جهاني كشورمان از سوي مراجع بين‌المللي منتشر مي‌شود (و به‌همين دليل حساسيت زيادي در مورد آنها وجود دارد،) با اطلاعاتي كه در دست داريم، امكان‌پذير نيست. ارائه آمارهاي متناقض از سوي مراجع دولتي (كه گاه با انگيزه بيلان‌سازي و هميشه همراه با فقر شديد مباني علمي لازم صورت مي‌گيرد،) بر پيچيدگي اوضاع نابسامان آمار فناوري اطلاعات در كشور مي‌افزايد.

بايد توجه داشت كه منظور از نظام آماري، صرفاً مجموعه اطلاعات آماري قابل‌انتشار و به‌روز، يا حتي تعيين متولي واحد براي توليد و انتشار اين اطلاعات نيست، بلكه مجموعه يكپارچه‌اي از تعاريف و مفاهيم پايه‌اي، مدل‌هاي توليد، گردش، جمع‌بندي و انتشار آمارها، ابزارها و نهادهاي درگير و قوانين و قواعد پشتيبان اين عناصر بايد در كشور ايجاد شده و به‌صورت مستقل از مجريان برنامه‌ها تثبيت شود، تا بتوان از دستيابي به يك نظام آماري تثبيت‌شده و مستقل سخن گفت. نظامي كه بدون وجود آن، نه مي‌توان برنامه دقيق تدوين كرد و نه مي‌توان ميزان تحقق برنامه‌ها و اهداف را سنجيد. برنامه‌ريزي در غياب چنين نظامي، به گشت‌وگذاري بدون قطب‌نما و نقشه مي‌ماند، كه در آن به‌هرجا برسيم موفق بوده‌ايم، زيرا از روز نخست معلوم نبوده به كجا مي‌خواهيم برويم و هيچ‌گاه نيز نمي‌توانيم بدانيم به مقصد رسيده‌ايم يا نه!

- **اصلاح چرخه برنامه‌ريزي**: از ديگر آفات نظام برنامه‌ريزي ما، طولاني‌بودن چرخه برنامه‌ريزي و اجرا در كشور است. از لحاظ نظري، هر نظام برنامه‌ريزي، مركب از سه سطح و چهار فرآيند است. سطح نخست، سياست‌گذاري و چشم‌اندازسازي است كه در آن چشم‌انداز و اهداف كلان آينده مشخص شده و راهبردهاي اصلي براي دستيابي به اين اهداف تعيين مي‌شود. در سطح بعدي، برنامه‌ريزي اقدامات انجام مي‌شود كه در آن فهرست اهداف و راهبردها به اقدامات اجرايي مشخص، با مسئوليت، منابع و زمان‌بندي معين، ترجمه مي‌شود. در آخرين سطح، قانونگذاري انجام مي‌شود كه متضمن تدوين و تصويب قوانين و مقررات جديد يا اصلاح در مقررات موجود، براي تسهيل اجراي اقداماتي است كه در برنامه پيش‌بيني شده است. در هر يك از اين سطوح، چهار فرآيند تدوين، اجرا، ارزيابي و اصلاح بايد به‌صورت مستمر و چرخه‌اي صورت گيرد.

در كشور ما سياست‌گذاري تا حدودي در تدوين سند چشم‌انداز نظام انجام شده و در آغاز هر دوره برنامه‌ريزي پنج‌ساله هم تكميل مي‌شود يا مورد تفسير مجدد قرار مي‌گيرد. سطح برنامه‌ريزي اقدامات در قوانين برنامه توسعه پنج‌ساله (و اسناد مكمل آن) انجام مي‌شود. سطح قانونگذاري كه حلقه واسط بين برنامه‌ها و نتايج است، معمولاً به دو مشكل اساسي دچار مي‌شود: اول، طولاني‌بودن چرخه قانون‌گذاري در كشور، كه گاه فرآيند تدوين و تصويب يك قانون عادي را به چندين سال مي‌رساند، موجب مي‌شود برخي از قوانين موضوع برنامه‌هاي توسعه (اعم از تكاليف قانوني دولت يا قوانين تسهيل‌كننده يا لازم براي اجراي ساير احكام و تكاليف برنامه‌اي) تا پايان دوره اجراي برنامه هم به‌تصويب نرسند، و دوم، تخصيص منابع مالي لازم براي اجراي برنامه‌ها، كه در كشور ما عمدتاً در قوانين بودجه ساليانه انجام مي‌شود، به‌نحو اندام‌واري به برنامه‌ها و اقدامات متصل نشود و تابع مقتضيات و نوسانات فصلي و دوره‌اي گردد. هر دو اين مشكلات، ريشه بسياري از مشكلاتي است كه اكنون كشور را با انبوهي از برنامه‌هاي روي‌كاغذ مانده و اجرا نشده مواجه كرده است.

۴. نتيجه‌گيري

مدعاي نگارنده در اين نوشته، برخلاف عنوان برانگيزاننده‌اي كه براي آن انتخاب شده، اين نيست كه ما نيازي به برنامه‌ريزي توسعه فناوري اطلاعات در سطح ملي نياز نداريم. حتي با وجود شكست‌هاي پي‌درپي در تلاش‌هاي مكرر برنامه‌ريزي، گريزي از تكرار اين فرآيند وجود ندارد. آنچه كه در اين نوشته بر آن تاكيد شده اين است كه اثربخشي فرآيند برنامه‌ريزي، همانند هر فرآيند مديريتي ديگر، مستلزم تحقق پيش‌شرط‌ها و الزامات مادي معيني است كه بدون وجود آن‌ها نمي‌توان اميدي به توفيق اين فرآيند و اثربخشي برنامه‌هاي تدوين‌شده داشت. پس از تجربيات مكرر تدوين برنامه‌هايي كه به‌نحو اثربخشي به اجرا نرسيده‌اند، در صورتي كه مسئولان فرآيند برنامه‌ريزي توسعه فناوري اطلاعات در سطح ملي، عزمي براي بهبود اساسي اين فرآيند (حداقل به‌موازات تكرار ناگزير تلاش‌هاي پيشين) داشته باشند، بايد به راهكارهاي تحقق اين پيش‌شرط‌ها، به‌صورت جدي بيانديشند. جلب مشاركت موثر سازمان‌هاي مردم‌نهادي مانند سازمان نظام صنفي رايانه‌اي و واسپاري رفع برخي از گلوگاه‌هاي برنامه‌ريزي (مانند مشاركت در ارزيابي برنامه‌ها، توليد آمارهاي بخش و تدوين برخي از قوانين لازم) ممكن است راهگشا باشد.

---

[1] Scenario Planning

[۲] به‌عنوان نمونه‌اي از اينگونه تحليل‌ها نگاه كنيد به مقاله آقاي دكتر محسن رناني، تحت عنوان «آيا در شرايط كنوني، اقتصاد ايران برنامه‌پذير است؟» در ضميمه روزنامه اعتماد، ۲۶ مهر ۸۸، ص ۸. در اين مقاله نگارنده دلايل و شواهدي ارائه مي‌كند، دال بر اينكه قوانين متعارف علم اقتصاد در شرايط كنوني جامعه ما كاربردپذير نيست، و ازاين‌رو شرايط حداقل براي اجراي يك فرآيند اثربخش برنامه‌ريزي توسعه در كشور فراهم نيست. از قضا هر دو دليل اصلي نگارنده (در كتابي تحت عنوان «بازار يا نابازار») براي اثبات اين مدعا كه سازوكارهاي بازار در ايران محكوم به شكستند (يعني «عدم حفاظت از حقوق مالكيت» و «بالابودن هزينه‌هاي مبادله») در حوزه فناوري اطلاعات معناي بسيار ملموسي پيدا مي‌كنند.

[3] Critical Success Factor (CSF)